

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
طَيْبُ الْوَلَايَةِ فِي شَرْحِ نَهْجِ الْبَلَاغَةِ
لِمَوْلَانَا، أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ
(4)

دوشنبه 26 11 1435؛ 31 06 1393؛ 22 09 2014

I. کلمه 139، فیض الاسلام

1. متن و ترجمه:

وَمِنْ كَلَامِهِ لَهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِكَمِيلِ بْنِ زِيَادٍ النَّخَعِيِّ

و از کلامی است از آن او علیه السلام به کمیل بن زیاد نخعی.

قَالَ كَمِيلُ بْنُ زِيَادٍ: كَمِيلٌ زِيَادٌ كَفْتُ:

أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَّانِ فَلَمَّا أَصْحَرَ

تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ ثُمَّ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ، عَلِيٌّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ دَسْتُ مَرَا كَرَفْتُ وَ بَيَّرُونَ بَرْدَ سَوَى جَبَّانِهِ (صحرا،

گورستان)، پس چون به صحرا رسید، نفسی عمیق کشید، و سپس فرمود:

قَالَ: يَا كَمِيلُ بْنُ زِيَادٍ، إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْعِيَةٌ فَخَيْرُهَا أَوْعَاهَا فَاحْفَظْ عَنِّي مَا أَقُولُ لَكَ!

ای کمیل بن زیاد، این قلب‌ها ظرف‌هایی باشند، که بهترین‌شان گیراترین آنهاست. پس، بگیر و نگهدار از من آنچه را

می‌گویمت!

النَّاسُ ثَلَاثَةٌ، فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ، وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ، وَ هَمَّجٌ رَعَاغٌ أَتْبَاعُ كُلِّ نَاعِقٍ يَمِيلُونَ مَعَ كُلِّ

رِيحٍ لَمْ يَسْتَضِيئُوا بِنُورِ الْعِلْمِ وَ لَمْ يَلْحُقُوا إِلَى رُكْنٍ وَثِيقٍ.

مردم سه گونه باشند: عالمی ربّانی، و دانش آموزی بر راه رهایی، و حشراتی خرد، پیرو هر بانگ بر آورنده‌ای، که کج

می‌شوند با هر بادی، روشنایی نیافته‌اند به نور علم، و پناه نبرده‌اند به ستونی استوار.

يَا كَمِيلُ، الْعِلْمُ خَيْرٌ مِنَ الْمَالِ الْعِلْمُ يَحْرُسُكَ وَ أَنْتَ تَحْرُسُ الْمَالَ وَ الْمَالُ تَنْقُصُهُ النَّفَقَةُ وَ الْعِلْمُ

يَزْكُو عَلَى الْإِنْفَاقِ وَ صَنِيعُ الْمَالِ يَزُولُ بِزَوَالِهِ.

ای کمیل، علم به از مال است، علم پاسداری کند تو را ولی تو پاسداری کنی مال را، و خرج کردن مال را بکاهد ولی علم

بالندگی گیرد با بخشش، و مال پرورده تباه گردد با تباهی مال.

يَا كَمِيلُ بْنُ زِيَادٍ، مَعْرِفَةُ الْعِلْمِ دِينٌ يُدَانُ بِهِ يَكْسِبُ الْإِنْسَانُ الطَّاعَةَ فِي حَيَاتِهِ وَ جَمِيلَ الْأَحْدُوثِ

بَعْدَ وَفَاتِهِ وَ الْعِلْمُ حَاكِمٌ وَ الْمَالُ مَحْكُومٌ عَلَيْهِ.

ای کمیل بن زیاد، معرفت علم دینی است و بدان است جزا، با آن، انسان کسب می‌کند طاعت را زندگی خود، و آوازه نیک

را پس از وفاتش. و علم فرمان دهنده است ولی ما فرمان داده شده.

يَا كَمِيلُ ابْنَ زِيَادٍ، هَلْكَ خُزَّانُ الْأَمْوَالِ وَ هُمْ أَحْيَاءُ وَ الْعُلَمَاءُ بِأَقْوَنَ مَا بَقِيَ الدَّهْرُ أَعْيَانُهُمْ مَفْقُودَةٌ

وَ أَمْثَالُهُمْ فِي الْقُلُوبِ مَوْجُودَةٌ.

II. شرح کلمه 139

1. قَالَ كَمِيلُ بْنُ زِيَادٍ: كَمِيلٌ زِيَادٌ كَفْتُ. روایات کمیل مشهور هستند به معنویت و معرفت و عمق بسیار.

2. أَخَذَ بِيَدِي أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيُّ بْنُ أَبِي طَالِبٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَأَخْرَجَنِي إِلَى الْجَبَّانِ فَلَمَّا أَصْحَرَ تَنَفَّسَ الصُّعْدَاءُ ثُمَّ قَالَ: أَمِيرُ

المؤمنين، علي بن ابی طالب علیه السلام دست مرا گرفت و بیرون برد سوی جَبَّانِه (صحرا، گورستان)، پس چون به

صحرا رسید، نفسی عمیق کشید.

3. ثُمَّ قَالَ: يَا كَمِيلُ بْنَ زِيَادٍ، إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ أَوْ عِيَّةً فَخِيرُهَا أَوْ عَاهَا فَاحْفَظْ عَلَيَّ مَا أَقُولُ لَكَ! و سپس فرمود: ای کمیل بن زیاد، این قلب‌ها ظرف‌هایی باشند، که بهترین‌شان گیراترین آنهاست. پس، بگیر و نگهدار از من آنچه را می‌گویمت!

4. النَّاسُ ثَلَاثَةٌ: مَرْدَمٌ سَهْ كَوْنُهُمْ بَاشِنْد. اَيْنَ تَقْسِيمِ بَا مَلَكَ عِلْمِ اسْت، مَوْجِبِ سَعَادَتِ حَقِيقِي مِي‌شُود. خدای تعالی می‌فرماید، "قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الْأَعْمَى وَ الْبَصِيرُ أَمْ فَلَا تَتَفَكَّرُونَ" (60:50 الأنعام) (بگو: آیا نابینا و بینا برابر است پس آیا نمی‌اندیشید؟!)

و نیز می‌فرماید، "قُلْ هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَ الَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ إِنَّمَا يَتَذَكَّرُ أُولُوا الْأَلْبَابِ" (39:9 الزمر) (بگو: آیا آنان که می‌دانند با آنها که نمی‌دانند برابرند؟! تنها خردمندان پند می‌پذیرند.)

امام خمینی رضوان الله تعالی علیه در "تعلیقات علی شرح فصوص الحکم ومصباح الأنس" (ص 136 137) چنین می‌فرماید (ترجمه):

شیخ استاد ما دام ظلّه العالی می‌فرماید که ملاک سعادت و شقاوة به طور مطلق به علم و معرفت است، همان سان که ملاک مرضی بودن او نیز چنین است جز این که اولی به عرفان عبد است و دومی به عرفان ربّ، و پوشیده نیست که برای این دو سعادت دو مرتبه دارند، مرتبه‌ای تابع است به خاطر مرضی بودن، و آن حاصل است با جهل عبد نیز، و سعادت دیگری که تابع معرفت و اسناد افعال و آثار و کمالات و وجود است به حقّ، و سلب آن از غیر او.

5. **علم چیست؟:** در مبحث‌های گوناگون متناسب با قواعد خاصّ آن، "علم" به گونه‌ای تعریف شده است، که شاید در مبحث دیگری آن تعریف پذیرفته نباشد. بنابراین، می‌توان واژه "علم" را مشترکی لفظ دانست، و از همین نخست باید "علم" را به گونه‌ای بشناسیم که با سیاق کلام امام علیه السلام سازگار باشد.

به اختصار فراوان می‌گوییم که مفهوم "علم" به معنای بسیار عمّ آن بر هر نوع تصوّر یا تصدیق ذهنی اطلاق می‌شود، که در این کاربرد حتّی صورت‌های گزاره‌های ذهنی غیر مطابق با واقع نیز "علم" تلقی می‌شود. "علم" در این معنا مقابل "جهل" به معنای تهی و خالی بودن از تصوّر و تصدیق است.

مفهوم دیگر "علم" تصوّر و یا تصدیقی است مطابق با واقع، یعنی جهان بیرون از ذهن. گاه "علم" به مجموعه گزاره‌هایی، و قواعدی گفته می‌شود که مرتبط با هم می‌باشند و حوزه‌ی مبحثی معینی را با حدود و ثغور خاصی تشکیل می‌دهند، مانند علم شیمی، و بیولوژی، و فلسفه، و نظایر آنها.

در فلسفه متافیزیکی "علم" به حضور امری مجرد (معلوم) برای امر مجرد دیگری (عالم) گفته می‌شود به نحوی که هیچ حایل و مانعی بین آن دو نباشد تا هرگاه عالم بخواهد، به معلوم دسترسی داشته باشد.

به نظر ما بیشتر کاربردهای واژه‌ی "علم" در متون دینی ما، از جمله همین کلام شریف امام علی علیه السلام، اگر نگوییم در همه آنها، با تعریف سازگار است. افزون بر این، نوعی کاشف از واقع بودن نیز باید در آن لحاظ شود، به خلاف بعضی برداشت‌های دیگر که به چنین امری ملزم نیستند.

بنا بر این تعریف از "علم"، در فلسفه متافیزیکی "علم" را به حضوری و حصولی تقسیم کرده‌اند. به طور خلاصه، علم حضوری را علمی دانسته‌اند که وجود معلوم نزد عالم حاضر است، و گفته‌اند در علم حصولی صورت ذهنی و یا مفهوم معلوم نزد عالم حاضر می‌باشد.

این تقسیم بندی چندان دقیق نیست، زیرا همه علوم حضوری هستند، علوم حصولی در واقع علوم حضوری هستند که حضور در آنها ضعیف است. بر این اساس، می‌گوییم علم دارا بودن امری مجرد است، و با تحقیق دقیق روشن می‌شود، که دارا بودن، خود بودن است. بر این مبنا، علم نحوه‌ای از وجود است، که خود هم علم است و هم عالم و هم معلوم. این همان است که مرحوم صدر المتألهین رضوان الله تعالی علیه از آن با عنوان "اتحاد علم و عالم و معلوم" یاد می‌فرماید. البته همه محققان از اهل عرفان اسلامی نیز بر همین نظر هستند، از جمله مولانا که این ابیات از دفتر دوم مثنوی در این باب شهرت دارند:

ای برادر تو همان اندیشه‌ای	ما بقی تو استخوان و ریشه‌ای
گر گلست اندیشه‌ی تو گلشنی	ور بود خاری تو هیمنه‌ی گلخنی
گر گلابی بر سر جیبیت زنند	ور تو چون بولی بروننت افکنند

گاهی تقسیم علم به گونه‌های مختلف به خاطر شدت و ضعف آنها است. برای، همین بعضی بین علم و معرفت و وقوف (آگاهی) فرق گذاشته‌اند. قرآن کریم نیز به شدت و ضعف در علم اشاره دارد، و شاید اصطلاحات "علم الیقین"، و "عین الیقین"، و "حق الیقین" را برای بیان مراتب مختلف علم بکار برده باشد. محققان بر آن هستند علم و قدرت یک حقیقت هستند، که با نظر به کاشفیت آن، علم نامیده می‌شود، و بار نظر به اثر وجودی و خارجی‌اش قدرت خوانده می‌شود.

6. **فَعَالِمٌ رَبَّانِيٌّ:** عالمی ربّانی. چون در اینجا علم به معنای مشاهده وجودی حقیقت است چنانچه در متن واقع هست، که ملاک سعادت حقیقی است، "رَبَّانِيٌّ" برای توصیف عالم سعید بکار برد. "رَبَّانِيٌّ" منسوب "ربّ" است، و آن مبالغه است در انتساب به ربّ. پس برترین مردم کسی است که عالمی ربّانی باشد. اگر "رَبَّانِيٌّ" را وصفی عام بدانیم برای هرچه مربوط می‌شود به ذات، و اسماء، و صفات، و افعال الله تعالی بهتر است تا این که فقط اشاره به "ربّ" داشته باشد هر چند برای آن نیز وجهی نیکوست با توجه به سخن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم، "مَنْ عَرَفَ نَفْسَهُ فَقَدْ عَرَفَ" (هر که خود را شناخت، پروردگارش را شناخته باشد).

7. **توضیح و تکمیل:** به نظر می‌رسد "رَبَّانِيٌّ" بودن وصف علم است، نه موضوع ظاهری علم. بنابراین، "رَبَّانِيٌّ" نمودن علم به نوع نگرش عالم و تاثیر علمش بر نفسش بر می‌گردد. برای مثال، مستدرک الوسائل و مستنبط المسائل (ج4، ص 249) چنین آمده است:

جَامِعُ الْأَخْبَارِ: قَالَ النَّبِيُّ ص فِي وَصِيَّتِهِ يَا عَلِيُّ إِنَّ فِي جَهَنَّمَ رَحَى مِنْ حَدِيدٍ تُطْحَنُ بِهَا رُءُوسُ الْقُرَّاءِ وَالْعُلَمَاءِ الْمُجْرِمِينَ. وَ قَالَ ص: رَبُّ تَالٍ لِلْقُرْآنِ وَالْقُرْآنُ يُلْعَنُهُ.

(نبی صلی الله علیه و آله و سلم در سفارشی به علی علیه السلام فرمود: یا علی، در جهنم آسیایی است که با آن سرهای قاریان و عالمان بزه‌کار خرد می‌شود. و نبی صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: چه بسیار تلاوت کننده قرآن، که قرآن او را لعنت می‌کند!)

اما در مصباح الشریعة (ترجمه و شرح مصطفوی، ص 258) چنین آمده است: حضرت صادق علیه السلام فرموده است: علم داشتن ریشه هر گونه از حالات مخصوص بوده، و نهایت هر مقام بالا و بلندی می‌باشد، و از اینجاست که رسول اکرم (ص) فرموده است: طلب کردن و به دست آوردن علم واجب است برای هر فردی از مرد و زن مسلمان، و مراد علوم مربوط به تقوی و تحصیل یقین است. و باز فرموده است که: بطلبید علم را اگر چه در سرزمین چین باشد، و مراد علمی است که مربوط به معرفت النفس باشد، و شناختن نفس موجب معرفت پروردگار متعال خواهد بود.

و رسول اکرم (ص) فرموده است: کسی که نفس خود را بشناسد البته خدای خود را شناخته است. و سپس تو را باد که علمی را یاد بگیری که در اصلاح اعمال و تصحیح وظائف تو مؤثر باشد، و آن علوم مربوط به اخلاص است که بدون آن عملی صحیح و قبول نمی‌شود.

رسول اکرم (ص) فرموده است که: پناه می‌برم به خدا از عملی که نافع نباشد، و آن عملی است که اخلاص نیاورده و بلکه بر خلاف اخلاص نتیجه دهد. (پایان نقل)

جمع بین این دو بیان آن است که بعضی آیات خدای تعالی آینه‌هایی بهتر و کامل‌تر هستند برای تجلّی خدای تعالی، قرآن کریم، رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، و امامان معصوم علیهم السلام برترین و کامل‌ترین مظهر خدای تعالی هستند، و اولیاء الله دیگر نیز هر یک به میزان سعه وجودی، و نفس و آیات انفسی نیز در مقایسه با آیات آفاقی برتر می‌باشند.

محمد بن حسن صفار (متوفی 290 ق) در بصائر الدرجات (ج1، ص: 77) چنین نقل فرموده است، "كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ يَقُولُ مَا لِلَّهِ آيَةٌ أَكْبَرُ مِنِّي وَلَا لِلَّهِ مِنْ نَبَأٍ عَظِيمٍ أَعْظَمُ مِنِّي" (امیر المؤمنین می‌فرمود، برای خدا آیتی بزرگتر از من نیست، و برای خدا خبر عظیمی عظیم‌تر از من نیست!)

پس، گمراهی در حضور این آیات کبری و مظاهر عظمی حکایت از طرد ازل، و شقاوت ابد دارد.

8. **اشاره:** مُحَمَّدُ بْنُ عَبْدِ الْجَبَّارِ نَقَرِي در کتاب المواقف می‌فرماید:

[5:2] و مرا گفت: اگر غیر مرا بینی، مرا نبینی.

عَفِيفُ الدِّينِ تلمسانی در شرح آن می‌گوید: قول او، "و مرا گفت: اگر غیر مرا بینی، مرا نبینی"، می‌گویم یعنی نبینی مرا به طور تمام، چنانچه او عَلَيْهِ الصَّلَاةُ وَ السَّلَام فرمود، "نمازی نباشد برای همسایه مسجد مگر در مسجد"، یعنی نماز کامل [نباشد]، وگرنه نماز همسایه مسجد در در خانه‌اش صحیح می‌باشد. و گاه معنایش آن است که اگر غیر مرا دیدی، دیدنی بُریده از قیومیت من، نه مرا در قیومیت دیده باشی، و نه در وحدانیت. خلاصه‌اش نیز اشاره دارد به اینکه شهود قیومیت کوتاه مدت است زیرا حَقّ [تعالی] در نمی‌گذرد و نمی‌رسد به غیر خود، چه تنفّر از ظلمت بالذات است، و او نور خدای تعالی است، و غیر او ظلمت است، چه ظلمت همان عدم نور است، پس آن (ظلمت) عدم است.

9. وَ مُتَعَلِّمٌ عَلَى سَبِيلِ نَجَاةٍ: و دانش آموزی بر راه رهایی. حال اگر کسی از عالِمِان ربّانی نبود، یا در راه علم آموزی و عالم ربّانی شدن است، یا نه. گروه دوم، مشتاقانی هستند که نسیم‌هایی که از کوی دوست وزیدن گرفته است آنها را به جنبش در آورده است، و از سرّ شوق به پا خاسته‌اند در طلب علم ربوبی، و شهود محبوب.